

چرا میزان جرایم در دهه ۱۹۸۰ در فرانسه کاهش یافته است*؟

ترجمه روح‌الدین کردعلیوند و علی‌اوسط جاویدزاده

چکیده

در دهه ۱۹۸۰، میزان جرائم فرانسه بعد از یک افزایش بی‌سابقه، مانند بسیاری از کشورهای غربی دیگر شاهد کاهشی مقطعی و چشمگیر بوده است. به نظر می‌رسد که تبیین و توضیح این پدیده در سایه تأثیر عوامل زیادی مانند جمعیت، تئوری موقعیت‌ها، سیاست جنائی و تروریسم، بر جرم و به‌ویژه سرقت ممکن باشد. علت ذکر جرم سرقت به‌طور ویژه به‌خاطر آن است که این جرم حدود ۷۰٪ از کل جرایم ارتكابی در فرانسه را به‌خود اختصاص داده است.

بحثی که تاکنون در بیانیه‌های وزارتی، گفتگوهای محافل خصوصی و برنامه‌های تلویزیونی در همه جوامع غربی جنجال آفریده است، بحث افزایش بزهکاری است. از سال ۱۹۵۰ و به‌طور دقیقتر از سال ۱۹۵۶، میزان جرایم پیوسته روند روبه‌رشد و

* Philippe (B.): "pourquoi la Criminologie a-t-elle au cours des années 1980? (Le Cas Français)"
in "Revue internationale de criminologie et police technique"
No. 2, 1996 K, PP. 122-213.

افزایشی داشته‌است. این وضع در تمام طبقات اجتماعی و جرائم دیده‌می‌شود. در دهه‌های اخیر، موج احساس ناامنی جوامع غربی را فرا گرفته‌است. بی‌تردید، افزایش میزان جرایم یکی از مهمترین عوامل ایجادکننده احساس ناامنی است. ولی بررسی دقیق منحنیهای مربوط به میزان جرایم در دهه ۱۹۸۰، عکس این قضیه را نشان می‌دهد. اعداد و ارقام این منحنیها کاهشی معنی‌دار و چشمگیر در میزان جرایم در دهه ۱۹۸۰ را نشان می‌دهد.

پدیده کاهش بزهکاری در این برهه از زمان و آن هم بعد از چهل سال افزایش مستمر، در بسیاری از کشورهای غربی رخ داده‌است. تغییرات میزان جرایم در کشورهای غربی به صورتهای زیر بوده‌است:

- در کشورهای فرانسه، کانادا، آمریکا، پرتغال، ایرلند، ایتالیا و اسپانیا میزان جرایم کاهش پیدا کرده‌است.

- در کشورهای آلمان، دانمارک و انگلستان میزان جرایم ثابت مانده‌است.

- در کشورهای سوئیس، ژاپن و اسرائیل از جنگ دوم جهانی، تغییرات میزان جرایم افزایش یافته‌است. در این میان بررسی وضعیت فرانسه جالب به نظر می‌آید چون روند عمومی کاهش بزهکاری با توجه به حجم کاهش بزهکاری و آشکار بودن آن گویاتر است. این روند خیلی دوام نیاورده و از اواخر دهه ۱۹۸۰، کم‌وبیش رشد بزهکاری آغاز می‌شود. در این جا این پرسش پیش می‌آید که آیا واقعاً میزان جرایم کاهش یافته‌است یا این که تغییرات منحنیهای مربوط به میزان جرایم ناشی از خطای آماری است؟ برخی از جرم‌شناسان با در نظر گرفتن آمارهای رسمی، این فرضیه را مطرح کرده‌اند که: کاهش میزان جرایم ناشی از خطای آماری است. ولی به اعتقاد ما این فرضیه به چند دلیل رد می‌شود:

۱- در دهه ۱۹۸۰، اغلب کشورهای غربی با پدیده کاهش میزان جرایم روبرو بوده‌اند. بنابراین، هرچند که این پدیده یک پدیده جهانی نبوده ولی حداقل بیشتر

کشورهای غربی به استثنای سه کشور با این پدیده روبه‌رو بوده‌اند. پس می‌توان گفت

که کاهش، ناشی از خطای آماری نبوده است. Benluxe

۲- تکنیکهایی که در تحقیقات جایگزین آمارهای جنایی می‌شوند، در حد وسیعی آمارهای رسمی بزهکاری را تأیید می‌کنند. به‌عنوان نمونه، از سال ۱۹۷۰ یک رشته تحقیقات مبتنی بر بزه‌دیدگان به وسیله دفتر تحقیقات فدرال F.B.I. در آمریکا به عمل آمده که دقیقاً همان نتایج منحنی‌های آمار امروزی را نشان می‌دهد: افزایش تا سال ۱۹۸۰، کاهش در دهه ۱۹۸۰ و افزایش مجدد از اواخر ۱۹۸۰.

۳- با وجود رقم سیاه بزهکاری و غیرقابل اغماض آن، آمارهای جنایی حتی به وسیله خود کسانی که آنها را مورد انتقاد و ایراد قرار داده‌اند، به عنوان ابزارهای مفید و کارآمد در بررسی و تبیین پدیده بزهکاری به کار رفته است. در زمینه تغییرات میزان جرایم، تحقیقات فراوانی صورت پذیرفته است. برای نمونه می‌توان به تحقیقات "فری"، "کلر"، "تدگر" و کتاب "جرم‌شناسی" آقای ریموند گسن اشاره کرد. از سال ۱۹۵۰ به بعد در زمینه افزایش بزهکاری چندین پژوهش و بررسی به عمل آمده است. ولی از سال ۱۹۸۰ به بعد، در این زمینه پژوهشگران جرم‌شناسی تحقیقاتی انجام نداده‌اند. در زمینه تجزیه و تحلیل روند کاهش بزهکاری تا سال ۱۹۹۰ تنها دو تحقیق انجام گرفته است: یکی کتاب "افزایش و کاهش جرم" از موریس کوسن* و دیگری کتاب "جرم‌شناسی تجربی" از مارک ویمه که زیر نظر دو تن به نامهای دنیس زابو و مارک لوبلون به زیور چاپ آراسته شده است. چون همه جوامع غربی در پدیده افزایش بزهکاری گرایش مشترکی دارند، بنابراین، این دو کتاب می‌تواند مورد استفاده همه آنها قرار گیرد. در این دو تحقیق به بررسی از سرگیری افزایش میزان جرایم در پایان دهه ۱۹۸۰ و آغاز دهه ۱۹۹۰ پرداخته نشده است و این امر ناشی از تقدم زمانی انجام آن دو تحقیق می‌باشد. تحولات اخیر بزهکاری تئوریهای مطرح شده به وسیله

* این کتاب به وسیله استاد مرحوم سیدمهدی کی‌نیا در سه جلد به فارسی برگردانده شده است (م).

کوسن و ویمه را تا حدودی از اعتبار انداخته و آنرا تضعیف نموده است. بنابراین به منظور ارائه يك فرضیه تبیینی و توضیحی شایسته است که آخرین تحولات و گرایشات بزهکاری مورد توجه قرار گیرد. نکته حائز اهمیت این است که با وجود تحقیقات فراوانی که در زمینه تحولات بزهکاری به عمل آمده، هنوز برخی از جنبه‌های بزهکاری مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است. از يك سو، بسیاری از متخصصین علوم جنائی معتقدند که از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۸۰، روبه رشد منحنیهای آماری جنائی با افزایش واقعی بزهکاری مطابقت و همخوانی دارد. از سوی دیگر، امروزه جرم‌شناسان تأثیر دو عامل "جمعیت" و "موقعیت‌ها" را در تغییرات بزهکاری پذیرفته‌اند. طرح این دو عامل توسط کوسن و ویمه توجه بسیاری از جرم‌شناسان را به خود جلب کرده است و بدین ترتیب، جمعیت و موقعیت‌ها به عنوان دو عامل اساسی و عمده در تبیین روند عمومی بزهکاری اعم از کاهش و افزایش به‌شمار می‌آیند.

روش‌شناسی آمارهای جنایی

الف - از دیرباز، آمار پلیسی، آمارهای جنایی و آمارهای مربوط به زندان را از هم جدا و تفکیک می‌کنند. در این پژوهش، به دو دلیل آمارهای پلیسی که در آن بزهکاری ظاهری مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد، مورد استفاده قرار گرفته است:

نخست این‌که، این ارقام نخستین ثبت رسمی آمارهای جنایی هستند و روند بزهکاری را دقیق‌تر و گویاتر نشان می‌دهند. دوم این‌که، این داده‌های آماری اغلب آمارهای جنایی پیشرفته‌ای هستند. لازم به یادآوری است که از آن‌جا که آمارهای جنایی تنها جرایم ثبت شده در زمان و مکان معین را دربر می‌گیرد، بنابراین نمی‌توان گویای بزهکاری واقعی باشد. ثبت آماری جرایم از زمان تهیه صورتجلسه آغاز شده و

جنبه انتخابی دارد، به این معنی که به اعلام جرم از سوی بزه‌دیدگان و اولویت دادن مقامات کیفری به کشف جرم بستگی دارد. در این میان برخی از جرایم مانند قتل عمدی، سرقت‌های مشدده و سرقت‌های مسلحانه به‌طور منظم ثبت شده و کیفری داده می‌شود. ثبت منظم و کیفری دادن این‌گونه جرایم به‌ما امکان می‌دهد تا میزان تغییرات این جرایم را نسبت به میزان تغییرات سایر فعالیت‌های مجرمانه سنجیده و مقایسه کنیم. گذشته از این، تکنیک‌هایی که در تعیین میزان رقم سیاه بزهکاری مورد استفاده واقع شده‌اند*، نتایج و دستاوردهای مشابهی را با آنچه که از طریق آمارهای جنایی به دست آمده، نشان می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد که آمارهای جنایی از ارزش و اعتبار زیادی برخوردار هستند و با استفاده از آنها می‌توان به ساختارهای بزهکاری، تغییر در مکان و روند تحولات آن پی برد.

ب- رابطه علیت در جرم‌شناسی

بررسی کاهش میزان جرم در فرانسه در دهه ۱۹۸۰، مسئله پیچیده رابطه علیت در جرم‌شناسی را مطرح می‌کند. منظور از رابطه علیت این است که با بررسی و مطالعه آمارهای جنایی، عامل یا عواملی را که در پدیده کاهش بزهکاری مداخله و مشارکت کردند، بشناسیم و به آن پی ببریم. در بررسی تغییرات بزهکاری فرانسه، عوامل متعددی مورد شناسایی قرار گرفته که در پدیده کاهش بزهکاری نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء کرده‌اند. در حقیقت همان‌گونه که گسن اشاره می‌کند، رابطه علی در جرم‌شناسی تنها در یک عامل خلاصه نمی‌شود بلکه اغلب خود را به صورت مجموعه‌ای از عوامل هم بسته نشان می‌دهد. مسأله رابطه علیت یک واقعه انتزاعی و کلی نیست و با توجه به زمانها و مکانهای متفاوت مطرح می‌گردد. با توجه به روش تحقیق، ما ناگزیر از

* دو تکنیک مهم تعیین میزان رقم سیاه بزهکاری عبارتند از: تحقیقات مبتنی بر اعتراف بزهکاران و تحقیقات مبتنی بر اظهارات بزه‌دیدگان.

انجام دو کار هستیم: یکی تعیین و دسته‌بندی فرضیه‌های تبیینی و روابط بین متغیرهای مستقل و وابسته و دیگری بررسی صحت و سقم یا درستی و نادرستی این فرضیه‌ها. بررسی این فرضیه‌ها طی سه مرحله صورت می‌گیرد:

۱- مرحله همبستگی آماری متغیرها

۲- مرحله برقراری رابطه علت و معلول (رابطه علی)

۳- مرحله ساختگی نبودن همبستگی آماری

هنگامی گفته می‌شود که دو متغیر یا پدیده از لحاظ آماری با همدیگر همبستگی و همخوانی دارند که از وجود یکی (علت)، وجود دیگری (معلول) لازم آید. این مرحله از تجزیه و تحلیل لازم هست ولی کافی نیست. برای برقراری رابطه علی باید بررسی شود که آیا تغییرات متغیر وابسته به‌دنبال تغییرات متغیر مستقل به‌وجود می‌آید یا خیر. برای این منظور از مطالعات طولی و پس‌نگر (Longitudinale - Retrospective) به‌عنوان یکی از ابزارهای مفید و ارزنده تحقیقات کمک گرفت. با مطالعات طولی - پس‌نگر پدیده در طول یک دوره زمانی کم‌وبیش طولانی در گذشته مورد بررسی قرار می‌گیرد. و بالاخره، مرحله سوم بررسی و اثبات عدم ساختگی بودن رابطه علی و معلولی (بین علت و معلول است). در این بررسی باید نشان داد که این دو پدیده (علت و معلول) خود از یک متغیر دیگری ناشی نشده‌اند. به نظر می‌آید که ابتدا باید واقعیت پدیده کاهش بررسی شود. کوتاه سخن این‌که، آیا میزان جرم واقعاً کاهش یافته‌است یا کاهشش که در ارقام نمودار و منحنیها دیده می‌شود مربوط به خطای آماری است؟ و اگر میزان جرم واقعاً کاهش یافته‌است عامل و یا عوامل کاهنده جرم کدامند؟ اگر در این فرآیند کاهش، چند عامل مشارکت کرده سهم هر کدام از آنها چقدر است؟

بخش اول - توصیف بزهکاری در فرانسه

میزان جرایم ارتكابی و یا به اصطلاح میزان بزهکاری هر کشور با حجم و ساختار

آن مشخص می‌شود. در این بخش به بررسی این دو شاخص می‌پردازیم:

حجم بزهکاری در فرانسه

با وجود تحولاتی که در شیوه جمع‌آوری اطلاعات به وجود آمده، می‌توان تغییرات کلی مربوط به میزان جنایات و جنحه‌ها را در مدت چهل سال گذشته مورد بررسی و مطالعه قرار داد. هرچند گسستگی‌های رشته‌های آماری مانند کیفرزدائی از برخی جرایم، در میزان آمار جرایم، تأثیر می‌گذارد، ولی روند روبه‌رشد و افزایش جرایم هنوز هم به حال خود باقی است. در همین راستا، میزان جرایم ارتكابی در فرانسه در طول چهل و چهار سال گذشته افزایش یافته و $6/8$ برابر شده است. نمودار زیر این افزایش چشمگیر را نشان می‌دهد. توجه به این نکته مهم حائز اهمیت است که پیشرفت روشهای جمع‌آوری اطلاعات به‌طور نسبی تعداد جرایم ثبت را افزایش می‌دهد. مع‌هذا، مجموع جنایات و جنحه‌های ارتكابی را می‌توان در چهار مرحله زمانی مشخص ارائه نمود، لکن این مراحل چهارگانه و به‌ویژه حدود آن با ادواری که در آن در زمینه عناوین و فهرست جرایم و روشهای محاسبه تعداد جرایم ارتكابی تغییراتی به وجود آمده است، تطابق و هماهنگی ندارد:

۱- در طول ۱۲ سال (۱۹۶۲ - ۱۹۵۰) میزان جرایم به‌طور منظم افزایش یافته است. میزان جرایم با رشد سالانه حدود $2/1$ درصد از ۵۷۸۲۸۹ مورد در سال ۱۹۵۰ به ۷۳۳۸۶۶ مورد در سال ۱۹۶۲ رسیده و در مجموع $27/8$ درصد افزایش داشته است.

۲- در طول ۲۲ سال (۱۹۸۴ - ۱۹۶۳) میزان جرایم افزایش محسوس داشته است. این دوره را می‌توان به سه مرحله فرعی تفکیک نمود: مرحله اول و دوم که هر کدام به ترتیب ۹ و ۷ سال به طول انجامیده، دارای رشد منظم و شبیه هم بوده‌اند. مرحله سوم که از هر دو مرحله اول و دوم کاملاً جداست، ۶ سال به طول انجامیده و شاهد یک جهش در افزایش میزان جرم بوده است. به نظر می‌رسد که این جهش ناشی از تغییرات به وجود آمده در متولوژی است. به طور کلی تغییرات میزان جرایم در این سه مرحله به ترتیب زیر بوده است:

در سال‌های ۱۹۷۱ - ۱۹۶۳ میزان جرم با رشد متوسط سالانه $۱۰/۸$ درصد حدود $۱۲۷/۱$ درصد افزایش داشته است.

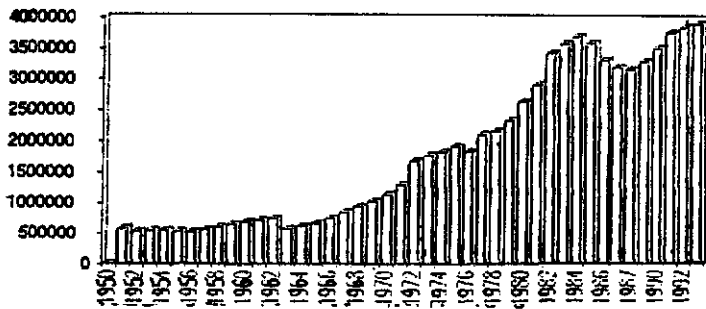
در سال‌های ۱۹۷۷ - ۱۹۷۲ میزان جرم با رشد متوسط سالانه $۴/۶$ درصد حدود $۲۵/۲$ درصد افزایش داشته است.

در سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۷۸ میزان جرم با رشد متوسط سالانه $۹/۴$ درصد حدود $۷۱/۴$ درصد افزایش داشته است.

روی هم رفته، در سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۶۳ میزان جرایم ۵۴۸ درصد افزایش یافته و تعداد آن از ۵۶۷۶۸۱ مورد به $۳/۶۸۱۴۵۲$ مورد رسیده است.

۳- در مدت چهار سال (۱۹۸۴ - ۱۹۸۸) میزان جرایم کاهش متوسط سالانه ۴ درصد، حدود $۱۴/۹۱$ درصد کاهش یافته است و تعداد جرایم ارتكابی از $۳/۶۸۱۴۵۲$ مورد در سال ۱۹۸۴ به $۳/۱۳۲۴۹۴$ مورد در سال ۱۹۸۸ رسیده است.

۴- در مدت پنج سال آخر (۱۹۹۳ - ۱۹۸۸) میزان جرایم با رشد متوسط سالانه $۴/۴۱$ درصد، حدود $۲۳/۹۱$ درصد افزایش یافته و ۷۴۹۲۰۰ مورد واقعه مجرمانه بر تعداد جرایم ارتكابی افزوده شده است.



نگاهی کلی به حجم جرایم کاهش یافته‌ها را با سه ویژگی اصلی این پدیده آشنایی کند.

۱- محدود بودن کاهش

۲- موقتی یا مقطعی بودن کاهش

۳- شگفت‌آور بودن کاهش

۱- محدود بودن کاهش:

در طول سال‌های ۱۹۸۰، میزان جرایم در فرانسه از کاهش محدودی برخوردار بوده‌است. در اثر این کاهش يك منحنی به شکل U درست شده‌است. به بیان دیگر، این کاهش به صورت سقوط ناگهانی نبوده‌است. میزان کاهش با توجه به افزایشی که تاکنون وجود داشته، خیلی کم و اندک به نظر می‌آید. یعنی در طول چهار سال (۱۹۸۸-۱۹۸۴) با کاهش ۱۵ درصد روبرو هستیم درحالی‌که در فاصله بین سال‌های (۱۹۸۴-۱۹۶۳) میزان افزایش ۵۴۸ درصد بوده‌است. در واقع، نرخ رشد متوسط سالانه در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۶۳، برابر $۰.۹/۲۶$ درصد و نرخ کاهش متوسط سالانه در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۴ برابر ۵ درصد بوده‌است. لازم به یادآوری است که میزان کاهش جرایم در دیگر کشورها نیز تقریباً در همین حدود بوده‌است: پرتغال $۱۰/۶۶$ درصد، ایرلند $۱۵/۲۵$ درصد، یونان $۲۲/۰۲$ درصد، اسپانیا $۲۲/۷۰$ درصد، کانادا $۹/۲۷$ درصد و ایالات متحده آمریکا $۱۰/۷۹$ درصد. پس این پدیده کاهش محدود بوده‌است و ویژگی دیگر این کاهش مقطعی و کوتاه‌مدت بودن آن است.

۲- مقطعی و کوتاهمدت بودن کاهش:

ویژگی برجسته این دوره چهارساله، مقطعی بودن آن است. پس از این چهار سال روند افزایش جرم از سرگرفته می‌شود. کوتاهمدت و مقطعی بودن این دوره با در نظر گرفتن دوران دراز مدت افزایش، به‌خوبی آشکار و روشن است. چون در روند چهل و چهار ساله میزان جرم تنها در فاصله ۱۹۸۸ - ۱۹۸۴ کاهش مقطعی وجود داشته‌است.

۳- شگفت‌آور بودن کاهش:

از جمله ویژگی‌های دیگر این کاهش، شگفت‌آور بودن آن است. به‌گونه‌ای که تمام تجزیه و تحلیل‌هایی را که تا آن موقع در مورد بزهکاری صورت گرفته‌است دگرگون و خدشه‌دار می‌سازد. شگفت‌آور بودن این کاهش در آن است که بین دو دوره افزایش قرار گرفته‌است. بنابراین نگاهی کوتاه به‌منحنیهای میزان جرایم در دهه ۱۹۸۰، بحث و گفتگوها و جو محاکم بر افکار عمومی را که در میان افراد عسادی و نیز متخصصین علوم جرم‌شناسی رواج دارد، تضعیف می‌کند و بالاخره وجود این پدیده در بسیاری از کشورهای غربی و ویژگی شگفت‌آور بودن این پدیده را تقویت و تأیید می‌کند.

منحنی نمونه

با این‌که بین کشورهایایی که با پدیده کاهش میزان جرم روبرو بوده‌اند تفاوت وجود دارد، ولی منحنی کاهش بزهکاری در آنها و به‌ویژه فرانسه به‌شکل آ می‌باشد. همان‌گونه‌که پیش از این بیان شد، پدیده کاهش میزان جرم بین دو دوره افزایش واقع شده‌است. پس برای بزهکاری می‌توان سه دوره را تصور نمود:

۱- افزایش چشمگیر و درازمدت

۲- کاهش محدود و مقطعی

۳- افزایش مجدد که شدت آن برحسب کشورها فرق می‌کند (در کشورهای آنگلو ساکسون شدت افزایش بیشتر از کشورهای رومی - ژرمنی بوده است.)
از لحاظ نموداری، تغییرات میزان جرایم در این کشورها به شکل U نشان داده می‌شود. داشتن حالت U یکی دیگر از ویژگیهای پیش گفته پدیده کاهش است. پدیده کاهش میزان جرم در طول سال‌های ۱۹۸۰ تنها منحصر به فرانسه نبوده و همان‌گونه که در جدول زیر آورده شده است، کشورهای توسعه یافته نیز از سال ۱۹۵۰ با چنین تغییر و تحولی روبرو بوده‌اند.

	۱۹۶۰-۱۹۷۰	* ۱۹۷۱-۱۹۸۴	* ۱۹۸۱-۱۹۸۴	* ۱۹۸۵-۱۹۸۸	* ۱۹۸۹-۱۹۹۲
فرانسه	+٪۶۵/۱۱	+٪۱۰۳/۷۸	+٪۲۷/۳۸	-٪۱۴/۹۱	+٪۱۷/۲۸
پرتقال	—	—	+٪۶۲/۴۰	-٪۱۰/۶۷	+٪۶/۸۲
ایرلند	+٪۱۰۰/۰۳	+٪۳۶/۴۶	+٪۳۷/۰۲	-٪۱۰/۲۱	+٪۱۰/۰۳
یونان	—	+٪۶۴/۶۹	+٪۱۳/۹۷	-٪۱۱/۷۱	+٪۳۲/۲۰
اسپانیا	-٪۲۰/۱۶	+٪۳۳۹/۱۷	+٪۱۲۶/۹۸	-٪۵/۶	-٪۹/۱۵
هند	+٪۱۰۴/۰۷	+٪۱۶۵/۲۱	+٪۳۳/۵۵	+٪۵/۵۶	+٪۱۱/۱۴
دانمارک	+٪۱۲۰/۰۶	+٪۳۶/۲۳	+٪۱۲/۲۱	+٪۱۲/۴۰	-٪۵/۲۸
آلمان	+٪۲۰/۱	+٪۶/۴۱	+٪۲/۹۴	+٪۳/۳۵	+٪۳۳/۳۴
ایتالیا	+٪۳۹۹/۱۳	+٪۱۲/۵۲	+٪۱۵/۵۵	+٪۳۸/۸۷	+٪۱۶/۱۴
کانادا	+٪۱۱۸/۶۹	+٪۷۱/۳۹	-٪۹/۰۳	+٪۸/۵۷	—
ایالات متحده آمریکا	+٪۶۶۸/۰۶	—	-٪۱۰/۶۳	+٪۱۲/۰۱	—

جدول میزان جرایم برخی کشورهای غربی در فاصله سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۹۲

و در این جدول نرخ تغییرات در دوره‌های مشخصی آورده شده است. روند افزایش یا کاهش میزان جرایم از سال ۱۹۵۰ در برخی از کشورهای توسعه یافته

به وسیله درصدها نشان داده شده است همان گونه که ملاحظه می شود در برخی از این کشورها میزان جرایم افزایش یافته، در برخی دیگر کاهش یافته و بالاخره در عده ای دیگر نیز میزان جرم با ثبات نسبی روبه رو بوده است. برای آشنایی بیشتر با این پدیده مقتضی است که جرایمی را که به طور عمده در این فرآیند کاهش دچار تغییراتی شده اند، مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم و ساختار بزهکاری را تجزیه و تحلیل نماییم.

ساختار بزهکاری در فرانسه

در بررسی ساختار جرایم ارتكابی به این مسأله پی می بریم که گرچه برخی از جرایم کاهش عمده ای داشته اند، ولی برخی دیگر از ثبات نسبی برخوردار بوده و حتی پاره ای دیگر هنوز به روند افزایشی خود ادامه می دهند. جرایمی که میزان آنها به طور عمده کاهش یافته است عبارتند از: قتل عمدی، ضرب و جرح عمدی و سرقت.

۱- قتل عمدی: در فرانسه، قتل عمدی در فاصله سال های ۱۹۸۷-۱۹۸۵ به میزان ۱۶/۵۴ درصد کاهش یافته است. هرچند تعداد این جرم نسبت به دیگر جرایم ارتكابی خیلی اندک است ولی کاهش عمده آن نشان دهنده کاهش عمومی میزان جرایم است چراکه در نظامهای کیفری امروزی، قتل عمدی از خشونت آمیزترین و سنگین ترین جرایم محسوب می شود. عنوان قتل عمدی علاوه بر قتلهایی که در آن انگیزه مال و ثروت اندوزی است، شامل سایر قتلها مانند بچه کشی و سم دادن و قتلهای ناشی از «تصفیه حساب بین بزهکاران» نیز می باشد. تغییرات میزان قتل عمدی از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۳ را می توان به شرح زیر بیان نمود:

- از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۴ حدود ۶۰ درصد افزایش یافته است (هرچند که در سال ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱ کاهش یافته است).

- از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ حدود ۱۶/۵۴ درصد کاهش یافته است.

- از سال ۱۹۸۸ به میزان ۱۲/۲۹ درصد افزایش یافته است.

- از سال ۱۹۸۹ به میزان ۰/۱۹ درصد کاهش یافته است.
- از سال ۱۹۹۰ به میزان ۱/۴۰ درصد کاهش یافته است.
- از سال ۱۹۹۱ به میزان ۳/۴۸ درصد افزایش یافته است.
- از سال ۱۹۹۲ به میزان ۳/۳۶ درصد افزایش یافته است.

۲- ضرب و جرح عمدی: این جرم نیز با پدیده کاهش بزهکاری روبه‌رو بوده و حدود ۸/۳۲ درصد کاهش یافته است. هرچند که این کاهش چندان محسوس و معنی‌دار نمی‌باشد. ولی این میزان کاهش با در نظر گرفتن روند روبه‌رشد میزان جرایم یعنی افزایش حدود ۴۸/۱۴ درصد در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ - ۱۹۸۹، قابل توجه می‌باشد. تغییرات میزان ضرب و جرح عمدی در فاصله سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۷۶ را می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

- از سال ۱۹۷۶ تا سال ۱۹۸۳ افزایش داشته است (هرچند در سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۷۸ کاهش داشته است).

- از سال ۱۹۸۴ تا سال ۱۹۸۸ به میزان ۸/۳۲ درصد کاهش داشته است.

- از سال ۱۹۸۸ تا سال ۱۹۹۲ به میزان ۶/۱۴ درصد کاهش داشته است.

۳- سرقت: این جرم با تمام عناوین مختلف خود با کاهش عمده‌ای روبه‌رو بوده است. از سال ۱۹۵۸ نیروهای پلیس و ژاندارمری جرم سرقت را بیشتر از سایر جرایم ضبط و ثبت کرده‌اند. میزان سرقت‌های ارتكابی در چند سال به این ترتیب بوده است:

- سال ۱۹۶۰ حدود ۲۴۵۹۴۵ مورد

- سال ۱۹۶۵ حدود ۴۲۳۲۲۱۶ مورد

- سال ۱۹۷۰ حدود ۶۹۰۸۹۹ مورد

- سال ۱۹۷۵ حدود ۱/۲۳۳۱۸۴ مورد

- سال ۱۹۸۰ حدود ۱/۶۱۲۰۸۵ مورد

- سال ۱۹۸۵ حدود ۲/۳۰۲۶۹۵ مورد

بین سالهای ۱۹۸۰-۱۹۶۰، میزان سرقت حدود ۳۶۹ درصد افزایش یافته است. این افزایش تا سال ۱۹۸۵ ادامه داشته و از این سال به بعد رویه کاهش گذاشته است که در مجموع می توان گفت که جرم سرقت به میزان ۱۲/۳۸ درصد کاهش یافته که این میزان به تفکیک انواع سرقت به ترتیب زیر است:

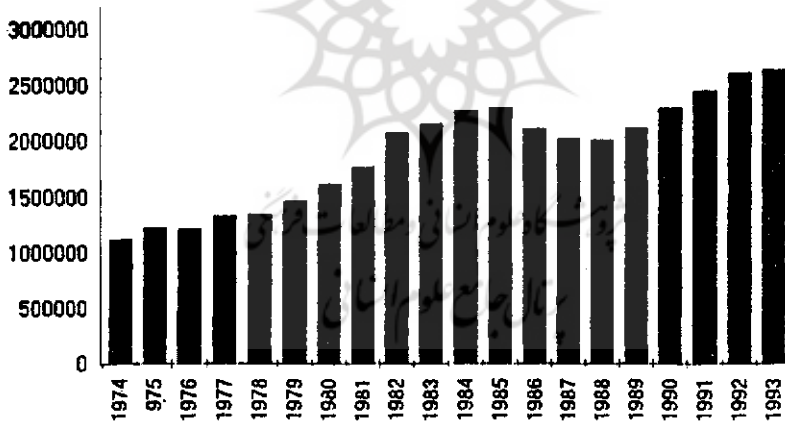
- ۱۹/۱۹ درصد برای سرقتهای توأم با خشونت

- ۱۶/۲۵ درصد برای سرقتهای با هتك حرز

- ۲۵ درصد برای سرقتهای اتومبیل

- ۳۹/۲۷ درصد برای سرقتهای فروشگاهها

- ۹/۹۵ درصد برای سرقتهای دیگر



نمودار تغییرات میزان جرم سرقت از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۳

مهمترین شاخص تغییرات بزهکاری هر کشور، جرم سرقت است. در سال ۱۹۹۳ از فرانسه حدود ۶۸ درصد از کل جرایم ارتكابی را سرقت تشکیل می دهد. بنابراین می توان گفت که به طور کلی، هرگاه در میزان سرقتهای ارتكابی تغییر و تحولی از لحاظ افزایش و کاهش ایجاد شود به طور قطع بزهکاری آن کشور نیز در پی این تغییرات،

تغییر خواهد یافت. یعنی اگر میزان سرقت افزایش یابد، میزان کل جرایم ارتكابی نیز افزایش می‌یابد و برعکس، اگر میزان سرقت کاهش یابد، میزان حجم بزهکاری نیز کاهش خواهد یافت. آنچه مسلم است این‌که در دهه ۱۹۸۰، میزان جرایم مربوط به قاچاق مواد مخدر، جرایم جنسی و جرایم علیه منافع عمومی هیچ‌کاهش نداشته‌است. میزان این جرایم به‌طور کمابیش محسوس پیوسته در حال افزایش بوده‌است.

بخش دوم - تبیین پدیده کاهش بزهکاری

کاهش میزان جرایم در طول سالهای ۱۹۸۰، يك کاهش مقطعی بوده‌است. در این کاهش چندین عامل مؤثر بوده‌است و بی‌تردید، هیچ‌کدام از این عوامل به‌تنهایی نمی‌تواند این پدیده را به‌وجود آورد و یا حداقل نمی‌توان آن را به‌این صراحت تبیین نماید. تغییرات ایجاد شده در زمینه کاهش میزان جرایم، تنها در گرو قراردادن چندین عامل در کنار یکدیگر قابل توجیه و توضیح است. عواملی که به‌نظر می‌آید در به‌وجود آوردن این پدیده دخالت داشته‌اند عبارتند از: کاهش جمعیت، بازیافت کارآیی سیاست جنایی و کاهش موقعیتها. افزون بر این‌ها مبارزه جدی و کارآمد با تروریسم که خود کنترل اجتماعی جرم را در پی داشته‌است، به‌عنوان یکی از عوامل کاهنده میزان جرم به‌شمار می‌آید.

کاهش جمعیت

تاکنون پژوهشهای گسترده‌ای در زمینه رابطه بین جمعیت و بزهکاری انجام گرفته و دستاوردهای آنها نیز مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌است. در برخی از این تحقیقات، علت افزایش میزان جرایم کشورهای غربی در سالهای ۱۹۸۵-۱۹۵۰ به‌رشد جمعیت و به‌ویژه افزایش تعداد جوانان نسبت داده شده‌است. از حدود يك قرن

پیش، برخی از متخصصین جرم‌شناسی درصدد برآمده‌اند تا انفجار جمعیت جوان در دوره پس از جنگ جهانی دوم را تبیین نمایند. تلاش آنها در بررسی مساله جمعیت از اهمیت فراوانی برخوردار است. تعداد جمعیت فرانسه از $۴۱/۷۴۰/۰۰۰$ نفر در سال ۱۹۵۰ به $۵۰/۷۷۰/۰۰۰$ نفر در سال ۱۹۷۰ رسیده‌است. یعنی با نرخ رشد سالانه $۱/۰۸$ نفر، در مدت ۲۰ سال تعداد کل جمعیت حدود ۲۱ درصد افزایش داشته‌است. این دوره با افزایش چشمگیر میزان جرایم مقارن بوده‌است. ولی در مدت ۲۰ سال بعد یعنی از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۰ آهنگ رشد زاد و ولد کند شده و جمعیت در کل حدود ۱۰ درصد افزایش داشته‌است. بنابراین ملاحظه می‌شود که نرخ زاد و ولد از سال ۱۹۷۱ به‌طور محسوس کاهش پیدا کرده و بیشتر جرایم در سن ۱۵ سالگی ارتکاب می‌یابد. کاهش نرخ زاد و ولد از سال ۱۹۸۶ متوقف می‌شود و در همین سال است که میزان جرایم افزایش می‌یابد. پس از لحاظ رشد جمعیت می‌توان دو دوره را از همدیگر تفکیک نمود:

۱- بعد از جنگ سوم جهانی جمعیت حدود ۲۰ سال پیوسته به‌طور چشمگیر رشد و افزایش یافته‌است.

۲- از دهه ۱۹۷۰ به بعد رشد جمعیت به‌طور چشمگیر کاهش پیدا کرده‌است. جالب توجه این‌که نمودارهای مربوط به میزان جرایم نیز همین گرایش‌ها و تغییرات را نشان می‌دهد در نتیجه می‌توان گفت که تحولات بزهکاری و جمعیت مشابه هم بوده‌است. و این مساله را می‌توان در قالب یک فرضیه بیان نمود که همان‌گونه که میزان جرایم در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۸۰ افزایش داشته، پس کاهش آن با توجه به تحولات مربوط به رشد زاد و ولد ناشی از میزان جمعیت است. به بیانی ساده‌تر، هرگاه میزان جمعیت افزایش پیدا کرده، میزان بزهکاری نیز زیاده‌تر شده‌است و برعکس هرگاه رشد و در نتیجه میزان جمعیت کم شده و یا کاهش پیدا کرده‌است، میزان جرایم نیز کاهش پیدا کرده‌است. در این بیان، جوانان بیشترین گروهی هستند که نسبت به دیگر گروه‌های سنی مرتکب جنایات و جنحه شده‌اند. لازم به یادآوری است که منظور از

گروه جوانان، گروه سنی ۱۵ تا ۲۵ سال می‌باشد. پس فرضیه را باید به این شکل توجیه و مطرح نمود که با توجه به این‌که جوانان تمایل بیشتری به ارتکاب جرم دارند، هرگاه جامعه پیر شود، بزهکاری نیز رو به کاهش می‌گذارد. از سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ آهنگ رشد جمعیت کند شده و درصد جوانان کمتر از ۱۵ سال کاهش پیدا کرده‌است. با وجود این، باید به دو نکته توجه نمود:

از يك سو، جوانان بیشترین گروهی هستند که به ارتکاب جرم تمایل دارند. و از سوی دیگر، درصد جوانان جامعه رو به کاهش است. و از این‌جا می‌توان به این مسأله پی‌برد که کاهش درصد جوانان يك جامعه می‌تواند کاهش بزهکاری را در پی داشته باشد. کوتاه سخن این‌که بین بزهکاری و جمعیت همبستگی و ارتباط وجود دارد. در دهه ۱۹۷۰، جامعه فرانسه پیر شد. این پدیده در مورد بزهکاری که از این زمان روند رو به کاهش خود را آغاز کرده‌است، کاملاً محسوس است. فرضیه مزبور توسط کوسون در کتاب «افزایش و کاهش جمعیت» و «ویمه» در کتاب جرم‌شناسی تجربی مطرح شده‌است. موریس کوسون در تبیین نظریه خود به تحقیقاتی که در سال ۱۹۸۷ توسط Harer و Steffensmier انجام گرفته، ارجاع داده‌است. تحقیقاتی که این دو پژوهشگر انجام داده‌اند نشان می‌دهد که کاهش بزهکاری در ایالات متحده آمریکا در فاصله سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۰، ناشی از ۴۰ درصد پیری جمعیت آن کشور بوده‌است. در این تحقیق کاهش میزان جرایم ۱۵ درصد را نشان می‌دهد. با این همه، آمارهای جنایی نشان می‌دهد که در برخی موارد با این‌که جمعیت رشد و افزایش نداشته ولی میزان جرایم افزایش پیدا کرده‌است.

نرخ جوانان کمتر از ۱۵ سال در فرانسه: تغییرات پیش‌بینی شده در فاصله

EUROSCOPIE در نشریه ۱۹۶۰-۲۰۵۰

	۱۹۶۰	۱۹۸۸	۲۰۰۰	۲۰۵۲
فرانسه	۲۶/۴	۲۰/۴	۱۹/۲	۱۸/۲

افزایش و رشد بزهکاری در دهه ۱۹۹۰، نمی‌تواند روابط بین جمعیت و بزهکاری را به‌طور کلی مخدوش سازد چرا که جمعیت تنها یکی از متغیرهایی است که می‌تواند در میزان جرایم تأثیر داشته‌باشد و هرچند در شرایط کنونی ویژگیهای جمعیتی نمی‌تواند جمعیتی نمی‌تواند پدیده کاهش را به‌تنهایی توجیه و تبیین نماید ولی حداقل می‌تواند شرایط مساعد برای کاهش بزهکاری را فراهم نماید.

سیاست جنایی

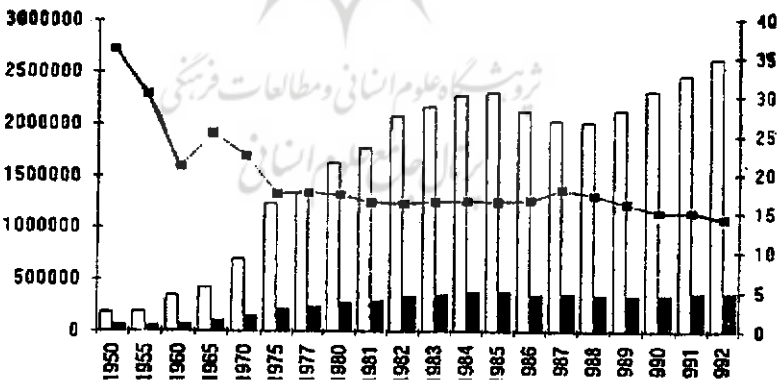
گسن سیاست جنایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «ترکیبی از مجموعه‌یی از ابزارهای رسمی، قواعد حقوقی، سیستم عدالت کیفری و نظام کیفری». سیاست جنایی که کنترل بزهکاری از رسالت‌های مهم آن است. قاعدتاً باید عامل پیشگیری از جرم باشد و نقش بازدارندگی از جرم را ایفاء نماید. این حداقل هدفی است که سیاست جنایی در پی آن است. اما این کارایی سیاست جنایی تا حدودی مورد تردید قرار گرفته‌است. تا جایی که برخی این پرسش را پیش کشیده‌اند که آیا سیاست جنایی خود عامل جرم‌زا نیست؟ به‌نظر می‌رسد که دو جنبه از سیاست جنایی با بزهکاری مرتبط باشد: یکی سیستم عدالت کیفری و دیگری سیستم تدابیر واکنش اجتماعی. در این قسمت این دو جنبه را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روشن شود که آیا در این دو جنبه از سیاست جنایی آن چنان تغییر و تحولاتی ایجاد شده‌است که کاهش میزان جرایم در دهه ۱۹۸۰ در کشورهای غربی با این تغییرات قابل توجیه و تبیین باشد یا خیر؟

۱- سیستم عدالت کیفری

الف - نرخ جرایم کشف شده (بزهکاری ظاهری)

هرگاه پلیس بتواند کسی را مورد شناسایی قرار دهد و یا حداقل او را مظنون بشناسد به‌گونه‌ای که بتواند تحت شرایطی، در صورت جلسه‌ای که به‌دادگاه می‌فرستد

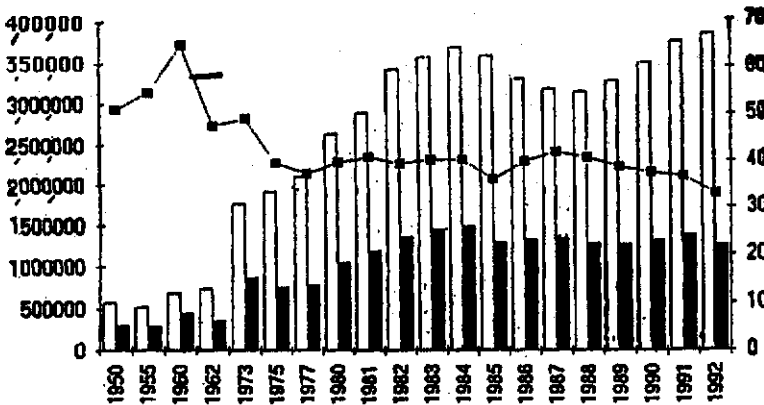
او را متهم به ارتکاب جرمی کند، به اصطلاح گفته می‌شود که جرم کشف شده است نرخ متوسط جرائم کشف شده کمتر از $\frac{2}{5}$ می‌باشد که خیلی اندک به نظر می‌رسد. نرخ متوسط جرایم کشف شده در جرایم مواد مخدر، نظم عمومی، چک و جرایم علیه اموال از $\frac{9}{10}$ و در جرایم علیه اشخاص و عفت عمومی از $\frac{7}{11}$ تجاوز می‌کند. نرخ جرایم کشف شده نشانه قطعیت و حتمیت کیفر است. و براساس تحقیقاتی که در این زمینه انجام یافته، قطعیت کیفر عامل ارباب است پس با عنایت به تئوری ارباب می‌توان گفت که نرخ جرایم کشف شده و قطعیت کیفر، میزان جرایم ارتكابی را تغییر می‌دهند. حال این پرسش به میان می‌آید که آیا کاهش میزان جرایم به افزایش نرخ جرایم کشف شده بستگی دارد یا خیر؟ با توجه به این که حجم سرقت از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد و بیشتر از دیگر جرایم دچار کاهش شده است، بنابراین لازم است که تحولات سرقت‌های کشف شده را به دقت مورد بررسی قرار دهیم. نمودار زیر میزان سرقتها را نشان می‌دهد.



تغییرات میزان کل سرقت‌های ارتكابی [سمت چپ]

کل سرقت‌های کشف شده [سمت راست، نمودار خطی برنگ خاکستری]

نرخ سرقت‌های کشف شده [سمت راست، منحنی] در فرانسه در فاصله



تغییرات میزان کل جرایم ارتكابی [سمت چپ، نمودار خطی بزرگ سفید]

کل جرایم کشف شده [سمت چپ، نمودار خطی برنگ سیاه]

و نرخ جرایم کشف شده [سمت راست، منحنی] در فرانسه در فاصله

۱۹۵۰-۱۹۹۲

نمودار بالا نشان می‌دهد که بین نرخ جرایم کشف شده و کل جرایم ارتكابی همبستگی معنی‌دار وجود دارد. ولی میزان این همبستگی اندک است. اگرچه امکان احراز همبستگی و ارتباط منطقی از نمودارهای بالا از لحاظ آماری دشوار است ولی مسلم است که نرخ جرایم کشف شده در دهه ۱۹۸۰ و در فاصله سال ۱۹۸۷-۱۹۸۶، اندکی افزایش داشته است. به طوری که پیش از آغاز روند کاهشی با یک جهشی روبه‌رو بوده است. در فرانسه کاهش میزان جرایم تا اندازه‌ای با افزایش نرخ جرایم کشف شده بستگی داشته است. نمودارهای بالا نشان می‌دهد که نرخ جرایم کشف شده در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ کمی افزایش داشته و سپس به طور تدریجی و نیمه‌مستمر کاهش پیدا کرده است. این افزایش و کاهش اندکی با فاصله صورت گرفته است چون کاهش میزان جرایم از سال ۱۹۸۵ شروع شده است. در سال ۱۹۸۸ نرخ جرایم کشف شده و میزان بزهکاری هر دو به طور همزمان کاهش داشته‌اند و این نشانگر آن است که رابطه سببیت بین میزان کل جرایم ارتكابی و نرخ جرایم کشف شده چندان قطعی

نیست. با این همه، افزایش نرخ جرایم کشف شده و کاهش میزان جرایم تا اندازه زیادی همبستگی دارند. همبستگی آن دودوسویه می‌باشد یعنی:

۱- با افزایش نرخ جرایم کشف شده که خود نشانگر کارایی و توجه بیشتر پلیس

می‌باشد، کنترل اجتماعی جرم بیشتر شده و در نتیجه میزان جرایم کاهش می‌یابد.

۲- برعکس، کاهش میزان جرایم نیز خود سبب می‌شود تا جرایم بیشتری کشف

شود چون کاهش میزان جرایم باعث می‌شود تا پلیس با امکانات بیشتر به کنترل اجتماعی جرم بپردازد.

در هر حال نمی‌توان این جنبه از سیاست جنایی را از لحاظ رابطه علیت نادیده

گرفت چون افزایش نرخ جرایم کشف شده که خود نشانگر کارایی پلیس است، در تبیین موضوع کاهش میزان جرایم سهم می‌باشد.

ب- مختومه کردن پرونده‌ها

مختومه کردن پرونده فرآیندی است که در آن دادسرا به دلایلی به‌ویژه اصل

موقعیت داشتن تعقیب، از تعقیب دعوی عمومی منصرف شده و پرونده را مختومه و

بایگانی می‌کند، دادسرا از میان پرونده‌های مختلف، آنهایی را که قابل تعقیب می‌باشد،

انتخاب کرده و بقیه را مختومه می‌کند. این‌گونه تصمیم‌گیری از نقطه نظر بزهکاری

حائز اهمیت زیادی است. چون نرخ مختومه کردن پرونده‌ها خود بیانگر ضعف

سیستم کیفری و عدم کارایی آن است. در این صورت می‌توان پذیرفت که بزهکاران

تمایل بیشتری به ارتکاب جرم داشته باشند چون می‌دانند که حدود ۸۰٪ از پرونده‌ها

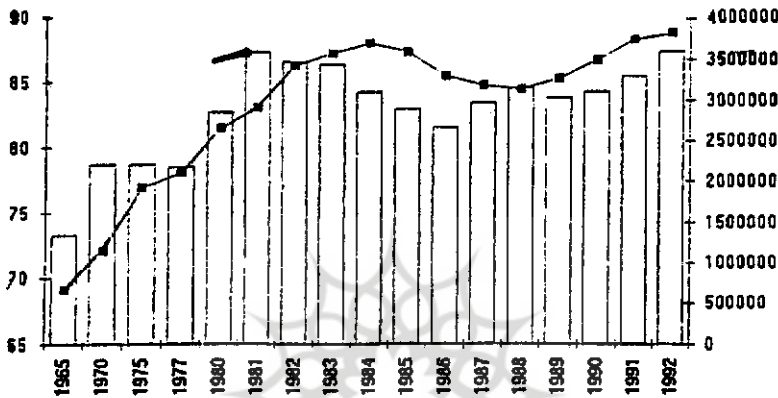
بایگانی و مختومه خواهد شد. ولی برعکس، هرگاه به کارایی و قاطعیت نظام کیفری پی

ببرند در ارتکاب جرم تردید بیشتری به خود راه می‌دهند و در نتیجه گرایش به ارتکاب

جرم کمتر است. با توجه به این واقعیت، مختومه کردن پرونده‌ها شاخص عدم قطعیت

کیفر می‌باشد و حال آن‌که قطعیت کیفر یکی از عوامل ایجاد رعب است. در این صورت

باید از لحاظ منطقی انتظار داشته باشیم که میزان جرایم بیشتر شود. ولی کاهش نرخ مختومه کردن پرونده در دهه ۱۹۸۰ خود نشانگر آن است که سیستم عدالت کیفری کارایی خود را بازیافته و می‌تواند در تبیین افزایش و کاهش میزان جرایم مورد توجه و بررسی قرار گیرد.



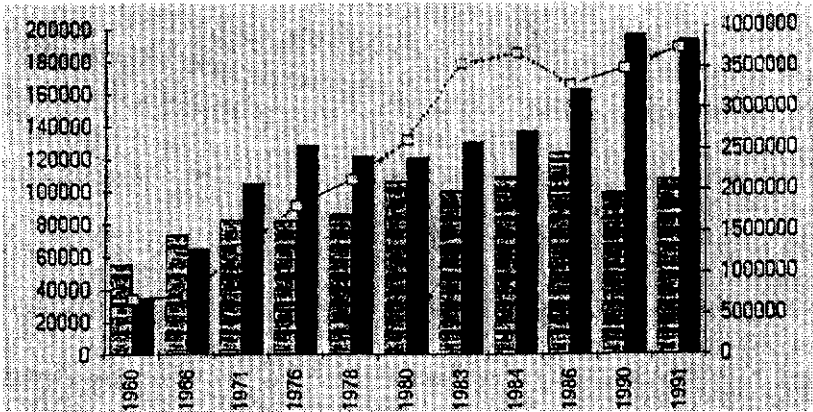
تغییرات نرخ مختومه کردن پرونده‌ها [سمت راست به صورت نمودار خطی] و نرخ بزهکاری [سمت چپ بشکل منحنی] در فرانسه در فاصله ۱۹۶۵-۱۹۹۲

میزان موارد مختومه کردن پرونده‌ها از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ کاهش یافته و بالاخره از سال ۱۹۸۶ تاکنون روند افزایشی داشته است و در نتیجه میزان موارد مختومه کردن پرونده از $۸۷/۳$ درصد در سال ۱۹۸۱ به $۸۱/۶$ درصد در سال ۱۹۸۶ رسیده است. بررسی رابطه علیت در این پدیده نشان می‌دهد که کاهش میزان موارد مختومه شدن پرونده‌ها پیش از کاهش میزان جرایم صورت گرفته است. چون نرخ مختومه شدن پرونده‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۲ کاهش یافته حال، آن که میزان جرایم در فاصله سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۸ کاهش داشته است. وانگهی، در حالی که در سال ۱۹۸۷ نرخ مختومه شدن پرونده‌ها دوباره افزایش پیدا می‌کند، میزان جرایم تا سال ۱۹۸۸ به روند کاهشی خود ادامه می‌دهد. کاهش نرخ مختومه کردن پرونده‌ها قبل از کاهش بزهکاری صورت گرفته است و شاید تصور شود که با این وضع، دیگر

رابطه علیت بین آن دو برقرار نیست. ولی در واقع این‌گونه نیست. چون به‌طور کلی، برای این‌که علتی بتواند معلولی را به‌وجود آورد، مدت زمانی برای این امر لازم است و بنابراین می‌توان گفت که در این مورد نیز هنوز رابطه علیت برقرار است. پس مختومه کردن پرونده‌ها و بزهکاری در تبیین کاهش میزان جرایم با هم مرتبط هستند. اما باید توجه داشت که وجود رابطه بین نرخ مختومه کردن پرونده‌ها و کاهش بزهکاری نمی‌تواند به‌طور دقیق و قطعی کاهش میزان جرایم را در جریان دهه ۱۹۸۰ تبیین و توجیه نماید. تغییرات این دو شاخص مانع از قبول این مطلب می‌شود که کاهش بزهکاری ناشی از کاهش درصد موارد مختومه کردن پرونده‌هاست. حداکثر چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که تغییرات آن دو هم‌زمان صورت گرفته‌است. بنابراین، سیستم عدالت کیفری خود می‌تواند در پدیده کاهش نرخ بزهکاری نقشی را ایفاء نماید.

۲- شدت کیفرها (حبس قطعی)

جای این پرسش باقی است که آیا تعدیل و تخفیف ضمانت‌های کیفری عامل افزایش میزان جرم است یا برعکس، تشدید ضمانت‌های کیفری خود عامل کاهش میزان بزهکاری به‌شمار می‌آید؟ با ملاحظه تحولات مربوط به تعدیل عمومی ضمانت‌های کیفری از یک سو، و افزایش میزان بزهکاری از سوی دیگر، که در نظام‌های کیفری مختلفی به‌عمل آمده، این سؤال مطرح می‌شود که آیا تشدید کیفر از سوی دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر خود می‌تواند عامل توجیه‌کننده کاهش میزان جرایم در جریان دهه ۱۹۸۰ باشد یا خیر؟ در این باره باید گفت که گرایش‌های موجود در محکومیت‌های کیفری به کیفر حبس قطعی نشانگر بازگشت دادگاه‌ها به شدت کیفر است. نمودار زیر مقایسه بین تعداد محکومین به کیفر حبس قطعی و میزان جرایم از یک سو، و تعداد محکومین به حبس تعلیقی و میزان جرایم از سوی دیگر، را نشان می‌دهد.



تغییرات محکومیت به کیفر حبس قطعی [سمت چپ، نمودار خطی، رنگ خاکستری روشن]،

محکومیت به حبس تعلیقی [سمت چپ، نمودار خطی، رنگ خاکستری تیره] و میزان بزهکاری [سمت راست، منحنی]

هرچند که نمی‌توان از این نمودار رابطه مسلم و قطعی میان کیفر حبس تأدیبی و بزهکاری را احراز نمود، مع‌هذا، همان‌گونه که در نمودار دیده می‌شود، موارد محکومیت به حبس قطعی از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۶ به‌طور محسوس افزایش داشته و سپس از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰ روبه‌کاهش گذاشته‌است. این تغییرات مربوط به شدت کیفر است که همزمان با کاهش میزان جرایم می‌باشد و بنابراین، در همین جا می‌توان حدس زد که افزایش تعداد محکومیت‌های حبس قطعی احتمالاً با کاهش میزان جرایم بستگی دارد. این فرضیه تا اندازه زیادی به‌مسأله کاهش جرم سرقت بستگی دارد چرا که در این میان، جرم سرقت بیشترین کاهش را داشته در حل و فصل دعاوی کیفری مربوط به سرقت، از شیوه‌های فرار حقوقی استفاده شده‌است. در حقوق جزای فرانسه در جرایمی مانند سرقت نظام کیفری سنتی کنار گذاشته شده و به‌جای آن اقدامات و تدابیری مانند خدمات عمومی (T.I.G) که جنبه رسوایی و برجسب‌زنی کمتری دارد، جایگزین گردیده‌است. برای این‌که راه‌های سنتی که توسط دادگاهها

به کار گرفته می‌شود، با ننگ و رسوایی و نوعی «ترك كیفری» همراه بود و گذشته از آن خود زندان عاملی جرم‌زا به شمار می‌آمد. در نتیجه باید گفت که میان افزایش اندک محکومیت‌های حبس قطعی و کاهش سرقت‌ها ارتباط شدیدی وجود داشته‌است.

تئوری موقعیتها

کوسن موقعیت را «مجموع شرایط مادی مناسب و مساعد برای ارتکاب جرم در زمان و مکان معین» می‌داند. بنابراین تعریف، می‌توان حضور بزه‌دیده در شرایط مناسب برای حمله، ضعف نیروی بدنی، شکننده بودن درب در جرم و سرقت با هتک حرز و خرابی و نقص دستگاه خودکار اعلام خطر را از مصادیق موقعیت به‌شمار آورد. نظریه موقعیتها به سه پرسش زیر پاسخ می‌دهد:

۱- چرا «جرایم علیه اموال» بخش زیادی از آمارهای جنایی را به خود اختصاص

داده‌است؟

۲- علت افزایش «جرایم علیه اموال» در فاصله سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۶۰ چه

بوده‌است؟

۳- چرا میزان «جرایم علیه اموال» در فاصله ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۴ کاهش پیدا

کرده‌است؟

براساس تئوری موقعیتها، هرگونه تغییر و دگرگونی اجتماعی - اقتصادی که شرایط مادی مناسب و مساعد برای ارتکاب جرم را افزایش دهد، سبب افزایش میزان جرایم علیه اموال می‌شود. رشته اقتصادی - اجتماعی گسترده و بی‌سابقه در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۴۵ از يك سو، باعث پیدایش اهداف بالقوه ارتکاب جرم گردید و از سوی دیگر، باعث دگرگونی شیوه زندگی گردید که همین دگرگونی، موقعیت و مناسبتهای لازم برای ارتکاب سرقت را به دنبال داشت از جمله موقعیت‌های مناسب برای ارتکاب

سرقت می‌توان موارد زیر را نام برد: تولید و عرضه بیش از اندازه ابزار موردنظر سارقین، توسعه و گسترش پارکهای اتومبیل، بیابان‌نشینی و چادرنشینی که خود عامل گسترش زندگی بدون منزل می‌باشد و بالاخره سهولت دسترسی به بانکها.

با توجه به آن‌چه گفته شد، باید علت افزایش بخش زیادی از میزان جرایم از زمان جنگ جهانی دوم را در وجود آماجهای بالقوه ارتکاب جرم و سهولت آن دانست. نظریه موقعیتهایی که کوسن آن را در مورد سرقت به‌کار برده‌است، این قاعده کلی را به‌دست می‌دهد که علت افزایش سرقتها مربوط به این است که اولاً اشیاء زیادی برای سرقت در دسترس می‌باشد و ثانیاً ارتکاب آن به راحتی صورت می‌گیرد و خطر و ترس کمتری دارد. با شروع دهه ۱۹۸۰ گرایش نوینی در روند بزهکاری دیده می‌شود: شهروندان، بازرگانان و مؤسسات در واکنش به رشد و افزایش سرقت در دوره گذشته، بسیار محتاط و دقیق شده و تدابیری از جمله عادت به قفل کردن درب مغازه‌ها و منازل، استفاده از سیستمهای اعلام خطر و توسل به مؤسسات خصوصی امنیت جمعی را پیش گرفته‌اند. مردم فرانسه در سال ۱۹۸۵، دوبرابر هزینه اختصاص یافته به دفاع شخصی در سال ۱۹۸۰ را صرف امنیت خود کرده‌اند. میزان این هزینه مبلغی معادل ۲۷ میلیارد فرانک بوده‌است. این‌گونه اقدامات و تدابیر دفاع شخص، کم‌کم کمیت موقعیتهای ارتکاب جرم را کاهش داد. و بدین ترتیب، بزهکاران کمتر با موقعیت مناسب برای سرقت روبرو شدند و در نتیجه سود ناشی از ارتکاب جرم کاهش یافت. بنا برآن‌چه گفته شد، هزینه‌های مربوط به امنیت همزمان با هوشیاری و احتیاط شهروندان از يك سو، باعث عدم سود بخشی موقعیتهای گردید و از سوی دیگر، باعث از دست دادن فرصتهای مناسب بزهکار شد و در نتیجه ارتکاب سرقت خطرآفرین و مشکل گردید. بدین ترتیب می‌توان از سرگیری بزهکاری را در سایه تغییرات ناشی از افزایش هزینه‌های دفاع شخصی و امنیت در مقابل رفتارهای بزهکارانه و شیوه‌های ارتکاب جرم از سوی بزهکاران، تبیین و توجیه کرد چرا که هزینه‌هایی که بزه‌دیدگان

احتمالی برای حفظ امنیت خود به کار می‌بردند، مشکلات جدیدی را در زمینه ارتکاب جرم برای بزهکاران به وجود آورد. چند سالی است که بزهکاران با تجزیه و تحلیل عقلانی، خود را با این تغییرات منطبق ساخته‌اند. پس افزایش تدابیر و اقدامات امنیتی مانند شدت کمابیش کیفر که در چند سال اخیر زمینه‌های کاهش جرم را به وجود آورده‌است، می‌تواند در کوتاه‌مدت میزان جرم را کاهش دهد. فرضیه حاضر که به وسیله کوسن ارائه شده، تنها برخی از جرایم و به‌ویژه سرقتها را مورد بررسی قرار می‌دهد. پس به‌طور کلی می‌توان گفت که تغییرات میزان جرایم در گرو تغییرات میزان جرم سرقت است.

تأثیر تروریسم

در فرانسه بین سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۹، چندین اقدام تروریستی صورت گرفته‌است. سؤال این است که آیا بسیج عمومی و فردی که پس از این اقدامات علیه تروریسم صورت گرفته، می‌تواند عامل مؤثری در کاهش میزان جرایم عمدی تلقی شود یا خیر؟ تروریسم که به اعتقاد برخی از جرم‌شناسان نوع جدیدی از شورش و جنگ بنیان‌برانداز به‌شمار می‌آید، به‌طور محسوسی در دهه ۱۹۸۰ گسترش پیدا کرده‌است. تروریسم شامل مجموعه جرایم محدودی مانند ترور و بمب‌گذاری است. که هدفش ایجاد اخلال در نظم عمومی جامعه از طریق ایجاد رعب و وحشت است و با يك مؤسسه فردی یا گروهی در ارتباط می‌باشد. در دهه ۱۹۸۰، اقدامات تروریستی متعددی در فرانسه انجام گرفت که موارد زیر از این قبیل می‌باشد: تروریسم چپ انقلابی (اقدام مستقیم) تروریسم استقلال‌به‌انگیزه استقلال‌طلبی و خودمختاری (F.L.N.C در کوس، ETA در باسک). در این دهه در سطح بین‌المللی نیز اقدامات تروریستی دیگری با انگیزه ضدغربی مانند گروه‌های مختلف فلسطینی [؟؟؟؟] و تروریسم اصولگرای شیعه [؟؟؟؟] انجام گرفت. در سال‌های ۱۹۸۰، دامنه اقدامات

تروریستی گسترده‌تر شد و حدود سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۵ فرانسه شاهد موج عظیمی از اقدامات تروریستی بود، به طوری که در سطح بین‌المللی فرانسه در سال ۱۹۸۵ با داشتن ۷۸۲ مورد اعمال تروریستی که به‌کشته شدن ۸۰۰ تن و زخمی شدن ۱۲۰۰ نفر گردید، رکورد اقدامات تروریستی را داشته‌است. در منطقه خاورمیانه نیز ۴۴۱ مورد اقدام تروریستی به‌وقوع پیوست که منجر به‌کشته شدن ۲۳۰ تن و زخمی شدن ۸۲۰ نفر گردید. موج گسترده اقدامات تروریستی موجب واکنش‌های انتظامی، قضائی و تقنینی از سوی دولت‌ها گردید.

در فرانسه نیز قانونگذار به‌منظور واکنش شدید نسبت به اقدامات تروریستی اقدام به‌وضع قوانین متعددی از جمله قانون ۹ سپتامبر ۱۹۸۶ کرد. این واکنش در پی وقوع یک رشته اعمال تروریستی شدید و خشن در فاصله سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ صورت گرفت. برخی از این اقدامات تروریستی عبارتند از:

- ۷- دسامبر ۱۹۸۵ گالری «لافایت» که منجر به‌زخمی شدن ۴۳ نفر گردید.
- ۳- فوریه ۱۹۸۶ گالری «کلاریچ» که منجر به‌زخمی شدن ۸ نفر گردید.
- ۲۰- مارس ۱۹۸۶ گالری «یوان شو» که به‌کشته شدن ۲ نفر و زخمی شدن ۳۹ نفر گردید.
- ۱۷- سپتامبر ۱۹۸۶ فروشگاه «تاتی» که به‌کشته شدن ۷ نفر و زخمی شدن ۵۵ نفر گردید.

آقای جکس وزیر کشور پیشین فرانسه طی مصاحبه‌ای با روزنامه «لوموند» تعداد اقدامات تروریستی سال ۱۹۸۷ را ۸۰۰ مورد گزارش نموده‌است. در سال ۱۹۸۶، قانونگذار با وضع دو قانون در تاریخ ۱۶ ژوئیه سال ۱۹۸۷ در این زمینه عملاً مداخله نمود. و از سوی دیگر، تصویب کنوانسیون اروپایی تروریسم و موافقت‌نامه ۴ دسامبر ۱۹۷۹ را تجویز نمود. علاوه بر اقدامات تقنینی فوق‌الذکر، افکار عمومی ادارات و بازرگانان نیز کنترل خود را بر اعمال تروریستی شدیدتر و متمرکز کرده‌اند.

در همین راستا، باز کردن ساک دستی در مغازه در سال ۱۹۸۶ الزامی گردید. بدین ترتیب، از سالهای ۱۹۸۰، تلاشهای گسترده‌ای در جهت مبارزه با اقدامات تروریستی صورت گرفته است. در این باره، اشاره به بودجه امنیت در فرانسه شایان توجه است. در فرانسه، هزینه‌های اختصاص یافته به پلیس و ژاندارمری از ۹۹۸۸ میلیون فرانک در سال ۱۹۸۱ به ۱۶۰۳۶ میلیون فرانک در سال ۱۹۸۶ افزایش یافته است. یعنی هزینه‌های امنیت از ۱/۴۴ درصد در سال ۱۹۸۱ به ۱/۵۶ درصد در سال ۱۹۸۶، افزایش پیدا کرده است. این میزان در سال ۱۹۹۰ دوباره به همان میزان قبلی یعنی ۱/۴۴ درصد کاهش یافته است. این اعداد و ارقام، اهمیت مبارزه علیه تروریسم را در اواسط دهه ۱۹۸۰ نشان می‌دهد که در قالب مراقبت گسترده مردمی و حضور پلیس به منظور کنترل اجتماعی جرم صورت گرفته است. همین حضور نیروهای مردمی و انتظامی موفقیتی را به وجود آورد که در آن جنایات و جنحه‌های کم‌اهمیت مانند سرقت یا برخی جرایم علیه اشخاص را به دنبال داشت.

در مقاله‌ای که روزنامه لوموند در سال ۱۹۸۷ منتشر ساخت، به توجیه و تبیین کاهش میزان در سایه بهبود و توسعه شیوه‌های پیش‌گیری پرداخته بود. در این مقاله جرایمی که بیشتر کاهش پیدا کرده بودند، عبارت بودند از: سرقت‌های عمومی، سرقت‌هایی توأم با خشونت، سرقت از داخل اتومبیلها، سرقت اتومبیل و سرقت دوچرخه‌ها..... این‌گونه جرایم نسبت به حضور ارباب‌برانگیز نیروهای انتظامی حساس‌ترند. در این مقاله، به نقش کارایی پلیس ملی با آموزشهای پیشرفته و درازمدت اشاره شده است. در این مقاله آمده است که به‌طور قطع، حضور پلیس در محله‌های شهر و مراقبت و نگهبانی آن به راحتی از وقوع جرایمی که در ملاء عام ارتکاب می‌یابد، پیشگیری می‌کند. آقای «پاندرو» نماینده وزیر کشور در امور امنیت در این باره گفته است که بی‌تردید، از میان عواملی که در کاهش میزان جرم نقش مهمی را ایفا

نموده‌است، بسیج نیروی پلیس و ژاندارمری است که در پی اقدامات صورت گرفته در سپتامبر ۱۹۸۶ تقویت یافت. افزایش مراقبت‌های پلیس در رابطه با کنترل هویت که در قانون جدید مورد تأکید قرار گرفت، و در این کاهش سهیم بوده‌است. هرچند که کنترل هویت خود باعث وقوع اعمال مجرمانه‌ای، مانند استفاده از اسناد جعلی هویت و جرایم پلیس را به دنبال داشت. کاهش جرایم در سال ۱۹۸۷، در مناطق شهری (۴/۸ درصد) بیشتر از مناطق روستائی (۱/۶۵ درصد) بوده‌است. علاوه بر این، ۶۷ استانی که در سال ۱۹۸۷ با کاهش بزهکاری مواجه بوده‌اند، روی هم رفته استانهایی هستند که در آن شهرنشینی بیشتر رواج دارد. علت این‌که کاهش میزان جرایم در مناطق شهری بیشتر از مناطق روستائی است، این است که اعمال تروریستی در مناطق پرجمعیت شهری صورت می‌گیرد و تلاش برای مبارزه با آن نیز در این مناطق متمرکز می‌شود. در بین استانهایی فوق‌الذکر، پاریس از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به‌چند نمونه از نرخ کاهش میزان جرایم در استان‌های مختلف اشاره می‌شود: ۲۷/۳۰ درصد در گرونبل، ۱۹/۱۲ درصد در مونتپلیه، ۹/۵۶ درصد در پاریس (این میزان در سال ۱۹۸۵ برابر ۱۱/۰۸ درصد بوده‌است). تفاوت در تغییرات میزان جرایم و به‌ویژه سرقت در مناطق شهری و روستائی کاملاً مشهود و محسوس است. سرقت در کاهش عمومی میزان جرایم نقش به‌سزایی ایفا کرده‌است. چون حدود ۷۰ درصد از جنایات و جنحه‌هایی را که به‌وسیله پلیس ثبت شده‌است، تشکیل می‌دهد. کوتاه سخن این‌که در سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۸، تروریسم باعث کنترل اجتماعی جرم به‌ویژه در مناطق شهری فرانسه گردیده‌است. بدون تردید، کنترل شدید اجتماعی جرم به‌وسیله نیروهای امنیتی از جمله نیروهای انتظامی و ژاندارمری در طول این دوره از طریق بهبود و توسعه مراقبت نقش بسیار مهم و ارزنده ارباب عمومی را ایفاء نموده‌است. این فرضیه تبیینی چند جنبه را شامل می‌شود: نخست این‌که این فرضیه به‌راحتی با

دوره ۱۹۸۵-۱۹۸۸ در فرانسه تطابق دارد. دوم این که به توضیح و تبیین مقطعی کاهش بزهکاری می پردازد و کوتاه مدت بودن این دوره کاهش را تأیید می کند. البته مواردی نیز وجود دارد که بدون این که اعمال تروریستی در آن صورت گرفته باشد، در دهه ۱۹۸۰، با پدیده کاهش بزهکاری مواجه بوده است. مثلاً در کانادا و ایالات متحده آمریکا بدون این که اعمال تروریستی به وقوع پیوسته باشد، بزهکاری همان وضع تغییرات موجود در فرانسه (افزایش تا سال ۱۹۸۰، کاهش در جریان ۱۹۸۰ و افزایش از اواخر ۱۹۸۰) را داشته است. پس این امر که تروریسم با تقویت و تشدید کنترل اجتماعی میزان جرایم را کاهش می دهد، امری نسبی است. پس باید گفت که تروریسم خود عامل مستقل کاهش بزهکاری نبوده بلکه مثل دیگر عوامل نقش تشدیدکنندگی دارد. در فرانسه در تابستان ۱۹۹۵ به منظور مبارزه با تروریسم طرحی به نام VIGIPIRATE (با همکاری پلیس، ژاندارمری و تلاش فرانسه) به اجرا درآمد. بنا به گفته وزیر کشور فرانسه با اجرای این طرح میزان جرایم ارتكابی ۷/۹ درصد کاهش یافته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

نتیجه

فرانسه در دهه ۱۹۸۰ با پدیده کاهش مقطعی میزان جرایم روبه رو شده است. از آن جا که جرم سرقت حدود ۷۶ درصد از مجموع جرایم ارتكابی در کشورهای پیشرفته را تشکیل می دهد، بنابراین بخش عمده کاهش میزان جرم به آن برمی گردد. از این پژوهش برمی آید که کاهش میزان جرایم در این برهه و مقطع زمانی ناشی از تعامل عواملی چون کاهش میزان جمعیت، بازیافت کارایی سیستم سیاست جنایی و فقدان فرصتهای مناسب ارتكاب جرم بوده است. با توجه به اطلاعات موجود و بررسیهایی که

در این زمینه به عمل آمده، به نظر می‌رسد که تروریسم دو نقش عمده را بازی کرده‌است:

نقش تشدیدکننده کاهش میزان جرایم و نقش زمینه‌سازی برای ارتکاب جرم.*



قالی علی علیه السلام:

رب قول انفذ من صول
 غالباً گفتار ملایم، مؤثرتر از حمله و خشونت است.

نهج البلاغه ۱۱۶۴

* بر خود لازم می‌دانیم از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر نجفی ابرندآبادی که در ترجمه این نوشتار از هیچ مساعدتی دریغ نفرموده‌اند سپاسگزاری کنیم. (مترجمان)